

# تفاوت‌هایی در باب اضطراب

نوشته لیونل ریشار

ترجمه: سید فضل‌الله قدسی

داینر ماریا ریلکه، اشتفان تسوایک و پتر هانتکه  
سه نویسنده آلمانی زبان با سه اثر درباره اضطراب

ریلکه روان رنجوری خود را در قالب تخیل بیان می‌کند، تسوایک یک حالت احساسی را تجزیه و تحلیل می‌کند و هانتکه سعی در انتقال تجربه اضطراب دارد. در ادبیات آلمانی زبان، نویسندگان نامبرده این ویژگی را دارند که یکی از آثار خود را روی اضطراب متمرکز کرده و هر یک به روش خود به آن پرداخته‌اند. «مردم به اینجا می‌آیند برای اینکه زندگی را بیابند در حالی که برداشت من این است که در اینجا فقط مرگ به دست می‌آید.» این اولین جمله کتاب «یادداشت‌های مالته لاوریدز بریگه» اثر ریلکه است که در سال ۱۹۱۰ به چاپ رسید و قرائت آن را در دو جهت هدایت می‌کند. از یک سو هویت «من» در مقابل سایرین و از سوی دیگر یافتن توافقی بین «زندگی» و «مرگ». مالته جوان اشراف‌زاده دانمارکی ۲۸ ساله‌ای است بدون ثروت که تمایل به نویسندگی دارد. او قبلاً یک درام، شعر و یادداشت‌هایی درباره هنر نوشته، ولی از نظر روان‌شناختی خود را برای خلق آثار ادبی در بن‌بست می‌یابد. در اتاق محقرش در هتلی در خیابان تولیه، در کارتیبه لاتن، با کم روئی و کم شهامتی خود مورد تهاجم دیگران واقع می‌شود. هم از جنبه دیداری و هم از جنبه شنیداری، «من» اش در وضعیتی نا به سامان قرار می‌گیرد و این تجربه‌ای است عینی از شخصیت زدائی و از خود بیگانگی. او به گونه‌ای مبهم نابودی خویش را پیش‌بینی می‌کند.

ترس اولین واکنش اوست و تمام اضطراب‌های دوران کودکی، وقایعی که باعث به وجود

آمدن آنها شد و حضور دائم مرگ در میان نزدیکان را برایش زنده می‌کند. احتضار مادرش، در حالی که او تازه وارد دوران نوجوانی شده بود؛ مراسم خاک سپاری پدرش و آیین سوراخ کردن قلب قبل از تدفین؛ گشت و گذار اشباح یا ارواح مردگان در منزل پدری و غیره.

به هنگام معاینه در بیمارستان روانی پاریس، او «اولین ترس بزرگ» دوران کودکی خود را که ناشی از تب بود، باز می‌یابد؛ همان «پدیده عظیمی» که بر او ظاهر شده بود و او به پزشکان التماس می‌کرد از آن خلاصش کنند، دوباره پدید آمده بود و «همانند غده‌ای» از آن می‌گریخت. هنگام بازگشت به اطافش، ترس‌هایی به سراغش می‌آیند که بیش از بیست سال پیش زندگی او را متشنج کرده بود. به دنبال این جریانات، اضطراب در وجودش بیشتر و متمرکزتر و تبدیل به غده‌ای می‌شود که همانند یک ابزار شکنجه با «آشکال نوک تیز و هندسی خود» آزارش می‌دهد. ناراحتی جسمانی و احساس خرد کننده بیماری او را به انزوا می‌کشد. هم زمان، به تفکر درباره خود می‌پردازد، از ظواهر و فریبندگی‌های زندگی روی بر می‌گرداند تا بتواند واقعاً «بهرتر نگاه کند، به تفکر بنشیند و بنویسد». سرانجام به این نتیجه می‌رسد که مرگ امری فردی و همانا تداوم زندگی و وضعیتی دیگر از بودن است.

مالته به کمک ادبیات، خود را از قید و بند می‌رهاند و با تجربه غم و اندوه به کسب آرامش درونی و هماهنگی با جهان بیرون می‌پردازد. شکنندگی انسان را می‌پذیرد و رسیدن به عشق خداوند - با مفهوم پاسکایی حفاظت در برابر «اصل فقر» - نقطه نهایی تحول اوست. «مالته بیچاره» به «سعادت ابدی» می‌رسد، اضطراب بیمارگونه‌اش پایان می‌یابد و مسئولیت زندگی‌اش را به عهده می‌گیرد.

در تاریخ سیزدهم ژوئیه ۱۹۰۳، ریلکه در نامه‌ای به دوستش لو آندره آس سالومه، از «امری ناخوشایند» صحبت می‌کند که زندگی‌اش را مختل کرده است. او که یک سال پیش برای کار به عنوان منشی رُدن مجسمه‌ساز فرانسوی به پاریس آمده بود، در هجدهم ژوئیه به گونه‌ای مشخص تر به وی می‌نویسد چگونه پاریس برایش آزمایش سختی از «تحیر پر اضطراب» بوده و چگونه او بیهوده سعی کرده با خلاقیت به نبرد با تیره‌بختی و فلاکت برود.

مدت زمانی بعد، یعنی بین ماه اوت ۱۹۰۸ و پایان دسامبر ۱۹۰۹، «یادداشت‌های مالته لاویدریلز بریگه» را می‌نویسد. این کار به او امکان می‌دهد درد و رنج خود را تغییر شکل بدهد و پشت سر بگذارد و بدین ترتیب نشان می‌دهد قادر است «از اضطراب نیز چیزهایی بیافریند»، زیرا همیشه اضطرابی بر او استیلا داشته است. این چنین و از خلال تخیلات خویش، ریلکه موفق می‌شود این دوره روان پریشی را پشت سر گذارد.

این جریان همزمان است با داستان کوتاه تسوایگ که در ماه‌های مارس و آوریل ۱۹۱۳ به رشته تحریر در آمده است و خطرات و اتفاقاتی را حکایت می‌کند که به سال ۱۹۱۰ در شهر وین برای فردی زناکار پیش می‌آید. ولی برخلاف «یادداشت‌های مالت لاوریدز بریگه» نه به اول شخص بهایی داده شده و نه به شکل خاطرات روزانه آشکار شده‌ای که راه را برای رسیدن مجدد به هویت اصلی باز می‌کند. این داستان کوتاه بر هیچ نوعی از روان رنجوری یا زمینه زندگی نویسنده استوار نیست. تسوایگ نظامی را ارائه می‌کند که تمام جوانب آن را در اختیار دارد و برحسب پیامدهای کاملاً حساب شده، آنها را به کار می‌گیرد. هدفش ایجاد هیجانی دراماتیک است که با تشدید به تدریجی و تداوم منطقی روند کار، فقط می‌تواند به فاجعه منجر شود. اضطراب از ابتدای کار تا اوج قدرت نابود کننده‌اش به این داستان کشش می‌دهد.

ریلکه در سطح درون نگری جای می‌گزیند، ولی تسوایگ - با حفظ فاصله - به تأثیرگذاری راه کارهای روان‌شناختی می‌پردازد. زن جوان یک وکیل دادگستری، مادر دو فرزند، زندگی مرتب و بورژوازی دارد. این زندگی چنان مرتب و منظم است که وی به جستجوی گیرایی و جذابیت‌های دیگری برمی‌خیزد. و به محض اینکه موردی پیش می‌آید، به رغم میل باطنی، از خود ضعف نشان می‌دهد. خطر ملاقات‌های مکرر با معشوقه‌اش و ترس از بر ملا شدن جریانات، به هیجانانگیز و خوشی‌هایش افزوده می‌گردد. و بالاخره روزی، خانمی با «هیكل درشت» جلوی سبز می‌شود ادعا می‌کند «دوستش» را تصاحب کرده است و تهدید به افشای رابطه آنها می‌کند.

زن گناهکار در ابتدا فکر می‌کند توان مقابله و نفی گفته‌های او را دارد، ولی گرفتن باج و حق سکوت شروع می‌شود. با این فشارهای بی‌وقفه، جذابیت اولیه خطر تبدیل به ترس می‌شود و جسم و جاننش را منجمد می‌کند، لوزه بر پیکرش می‌اندازد و سرش گیج می‌رود. وحشت باعث می‌شود خود را در آوار تمانش زندانی کند، ولی در آنجا نیز عذاب ادامه دارد. آن چنان احساس گناه می‌کند که دیگر خود را گم می‌کند، قلبش «شدیدا می‌تپد» و پس از دو هفته مبارزه بی‌امان، به این نتیجه می‌رسد که فقط مرگ آرامش را به او باز خواهد گرداند.

تسوایگ در توصیف ماجرا بسیار چیره دست است و به دنبال تهدید مشخص، ترس را جایگزین وحشت می‌کند، سپس اضطرابی ایجاد می‌کند که به نظر می‌رسد رهایی از آن فقط با خودکشی امکان‌پذیر است. ولی در اوج تاریک بینی، با بهره‌گیری از انحراف و تغییر مسیر، ما را به حیطه‌های منطقی و تقریباً تمسخرآمیز می‌کشاند. با حرکتی نمایشی، همسر این زن، خودکشی را خنثی می‌کند، زیرا برای حفظ همسر بی‌وفای خود، خودش جریان «حق سکوت و باج‌گیری» را با اجبر کردن هنرمند بیکار تئاتر تدارک دیده بود.

در واقع، تسوایگ هنگام ارائه تحلیل روان‌شناختی، حالتی از احساسات را توصیف می‌کند که - به دنبال آگاهی کامل از یک خطا - خطر را درک می‌کند، ولی این خطر شناخته شده و مشهود است و می‌توان خود را برای مقابله با آن آماده کرده ولی در «یادداشت‌های مالته لاورینز برینگه» با درماندگی و با دلایلی عملاً غیرقابل تشخیص و درک، بدون هدفی مشخص رو به رو می‌شویم که هیچ دارو و درمانی برایش کار ساز نیست. تسوایگ با طرحی منسجم و توصیف همسر توطئه چین، یعنی یکی از محرک‌های اصلی داستان‌های پلیسی، داستانی می‌نویسد که به اوج اضطراب، یعنی سادیسزم، منتهی می‌شود.

\*\*\*

ببینیم پیش از نیم قرن پس از ریلکه و تسوایگ، پتر هانتکه با بحران‌های روانی چگونه برخورد می‌کند. هانتکه ظاهراً به روش سنتی و همانند آنها عمل می‌کند، یعنی داستان روی شخصی معین متمرکز می‌شود. در رمان «ترس دروازه‌بان از ضربه پنالتی» که در سال ۱۹۷۰ به چاپ رسید، از شخصی به نام یوزف بلوخ سخن می‌گوید که در کارخانه‌ای موتناژ کار است، ولی قبلاً دروازه‌بان تیم فوتبال بوده است. روزی به کارگاه می‌رود و احساس می‌کند که اخراج شده است. در واقع غریزه‌اش فعال شده و گرنه هیچ حکمی به دست او نداده‌اند و خود این موضوع را حدس می‌زند، زیرا هنگام ورودش فقط سرکارگر از صبحانه او چشم برمی‌دارد، نه سایر کارگران. یوزف بلوخ این حرکت را خود تفسیر می‌کند. این چنین در برابر واقعه‌ای پیش‌بینی نشده قرار می‌گیرد و در نهایت روح و روانش پریشان می‌گردد و گرفتار درگیری‌هایی می‌شود که دیگر از نظر فکری به اختیارش نیست. خود را به دست احساسات، وقایع و عملکردهای خود به خودی و دیدارهای اتفاقی می‌سپارد.

در چنین حالاتی که حضور خود و سایرین را نمی‌بیند، دختر جوان بلیط فروش سینما را که تا منزلش تعقیب کرده و شب را نزد او گذرانده بود، بدون هیچ دلیلی می‌کشد. از این به بعد، در حالی که ترس بر او چیره شده است، راهی جز گریز نمی‌بیند. به تدریج شخصیت او فرو می‌ریزد و گفتاری توهم‌گونه می‌یابد و رفته رفته دچار زبان پریشی می‌گردد.

در این پس‌رفت شخصیتی، تنها نکته‌ای که در زندگی برایش مانده، خاطراتی است که از فوتبال و یکی از دوستانش به نام مؤنت دارد که اکنون داور شده است. آخرین مرحله سرگردانی او، با حضورش به عنوان تماشاگر در یک مسابقه فوتبال نشان داده می‌شود. مهاجم تیم مقابل، ضربه پنالتی را می‌زند و دروازه‌بان محاسبات او را نقش بر آب می‌کند: خون‌سردانه و بدون حرکت در جای خود می‌ماند و به بازیکن حریف اجازه نمی‌دهد جهش‌های چپ و راست او را پیش‌بینی کند، در نتیجه توپ مستقیماً در دستان او جای می‌گیرد.

موفقیت دروازه‌بان باعث می‌شود بلوغ امکان از بین بردن اضطراب خود را مد نظر قرار دهد. یا موفق به چیرگی بر این اضطراب خواهد شد - البته احتمال این امر ناچیز است -، یا تحقیقات در مورد جنایتش منجر به اتهام او خواهد شد و بدین ترتیب ترس از دستگیری از بین خواهد رفت. ولی به هر حال نحوه رفتارش، که ما شناخت محدودی در سطح توصیف ریخت‌شناسی و پدیدارشناسی از آن داریم، بیش از آنکه پاسخگوی سئوالات ما باشد، برایمان پرسش برانگیز است. آیا او خودش قبلاً یک دروازه‌بان خوب بوده است؟ آخرین توصیف‌هایی که از وی در رمان می‌بینیم، به این سؤال جواب منفی می‌دهند. شاید کلید حل مسأله در اینجا باشد که او مطمئناً با سرکوب انگیزه‌ها و هیجان‌های روحی خود، هرگز قادر نبوده است با خطرات به مقابله برخیزد.

در متنی به تاریخ ۱۹۶۹، تحت عنوان «من برج عاج‌نشین هستم» پتر هانتکه چنین بیان می‌دارد که تخیلات، با در نظر گرفتن افزایش و تکرار آنها، دیگر عملاً بیهوده شده‌اند. از نظر او، از این پس هدف اصلی باید عبارت از «انتقال تجربیات زبانی باشد». با استفاده از «ترس دروازه‌بان از ضربه پناستی» که در حال نوشتن آن بود، توضیح می‌دهد که خود او این حکایت را نمی‌آفریند، بلکه آن را از «طرح یک رمان پلیسی با کلیشه‌های نمایی آن» گرفته است و اضافه می‌کند آنچه در پی آن است همان «آگاهی دادن» دربارهٔ درد، وحشت و اضطراب است به نحوی که دیگر این مقولات از حالت «تخیلی» روشن رئالیستی خارج شود و حقیقتاً صورت «واقعی» به خود گیرد. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، نویسندگان هنوز این بلندپروازی را داشتند که از خلال شخصیت‌های آثار خود، روش‌های روانشناختی را در معرض دید قرار دهند. آنها بیشتر بر این باور بودند که ادبیات از طریق تخیلات و زندگی‌نامه‌های خودنگاشت، در خدمت شناخت انسان به طور کلی، و شناختن خویشترن قرار می‌گیرد. از نظر ریلکه «یادداشت‌های مالته لاوریندز بریگه»، نوشتار جایگزین روان‌درمانی می‌شود، و به عقیدهٔ تسواینگ «اضطراب»، این نوشتار در خدمت ابراز و افشای طرز کار فکر و اندیشه بشری است.

ولی از سال‌های دههٔ هفتاد به این سو، نویسنده با دو نیرو در تقابل است که در حیطهٔ اجتماعی‌گرایشی سلطه جو دارند: از یک سو نیروی گستردهٔ تصویر، به ویژه در سینما، و از دیگر سو، نیروی زیرک‌تر روانکاوی. در چنین شرایطی، آیا امری واهی نیست که ما بر این باور باشیم از طریق شگردهای قراردادی روایت و حکایت زبان می‌توانیم به توضیح و تبیین پیچیدگی مسایل واقعی بار هستی نظیر اضطراب پردازیم؟ پتر هانتکه این موضوع را به طور ضمنی به ما می‌فهماند. به هر حال غیرممکن است که تجربهٔ عینی زندگی را در اولین مرحلهٔ آن رها کنیم، به ویژه هنگامی که از تحلیل رفتار خویشترن گرفته تا توصیف بالینی و تفسیر فلسفی، صفحات بی‌شماری به این امر اختصاص یافته است.



---

Peter Handke

---

Publikumsbeschimpfung  
und andere Sprechstücke

---

---

edition suhrkamp

---

SV

---